

درام

بقلم آقای لطفعلی صورنگر

۲

پس از بحث مقدماتی در مورد درام هنگام آنست که باصل موضوع پرداخته معلوم کنیم وقتی هوش مبدع و قریحه پیدایشگر انسانی می خواهد در این قسمت از مظاهر ادب بهرمنندی پردازد اصول و قواعد و اسباب کارش چیست و چگونه ذوق و قوه ابداعی خود را با حدودیکه این قواعد مقرر ساخته است وفق میتواند داد.

شك نیست که اولین کار دشوار نویسنده درام انتخاب موضوع است. اما در درام موضوع جز بیک قالب یا طرحی بیش نیست که باید از آن‌ها کل جاندار وزنده ساخت، بعبارة اخری موضوع هر چند مهم و گیرنده باشد توانائی و بنیه آنرا ندارد که بدون آنکه نویسنده در آن جانی داده و آنرا بجنبش درآورد بیک درام بزرگ را بوجود آورد؛ مثلاً بیک انقلاب بزرگ اجتماعی، بیک مرگ پر مخافت و هزاران واقعات مهمه دیگر که تحسین یا اعجاب و دهشت در برش ایجاد میکنند از شدت بزرگی و عدم نهایتی که در آنها هست در درام که دامنه عملش یکی دو ساعت بیش نیست نخواهند گنجید و آنچه را بیک داستان مفصل پهلوانی یا بیک قصه پر شرح و بسط نثر یا چندین هزار بیت عهده میکنند از حوصله درام بیرون خواهد بود و اگر اینهمه را در بیک درام جا بدهند موازنه و اعتدال و سلامتی که در شاهکارهای ادبی هست از بین خواهد رفت.

پس هر چه نویسنده درام کم تجربه تر باشد زودتر بهر داستان و حکایتی فریفته شده و میل میکند آنرا بصورت درام درآورد چنانکه بسیاری از نویسندگان نامعتبر گیتی بارها سعی کرده اند داستان‌های بزرگ مانند واقعه اغوای آدم یا قصه های پهلوانی روزگار کهن را شکل درام بدهند ولی حکایات آنها را مغلوب کرده است. از طرف دیگر در ذهن نویسندگان بزرگ، هر داستان یا قصه و روایتی چندین موضوع مناسب با درام را القاء میکند ولی این القاءات در مغز آنها مورد مذاقه و آزمایش قرار گرفته و مدتی خواهد گذشت تا درامی از خامه آنها پدید آید و حکایتی بقالب لفظ درآمده در صحنه بازی جان و جنبش بگیرد.

دامنه موضوعات و حکایات مناسب با درام بوسعت و تنوع کیهان و تعداد افکار و آمال و تطورات بشری است ولی مقنضیات و علل و جهات ذوقی و مادی نیز در محدود

کردن این دائرة وسیع درکار است و در این آزادی و تعید تنها قریحه توانای استادان میتواند آنچه را مناسب قطعی و دلپذیر با جلوه گری در صحنه تیاتر داشته باشد بر گزینند و حتی گاهی نامداران بزرگ و پهلوانان فن درام هم مغلوب داستانهاده می بینند جلوه دادن مناظر با انقلابات روحانی داستان از حوصله درام بیرون است. چنانکه شکسپیر در درام معروف هانری پنجم خود در منظره اول که بعنوان آغاز و مقدمه است باین ناتوانی معترف است و از زبان پیام آوری بگنبد و صحنه تیاتر اشاره کرده میگوید «آیا این سقف کوتاه و این عرصه تنگ را میتوان بجای قلمرو وسیع و نامحدود فرانسه گرفت؟» و چارلز لمب نویسنده معروف انگلیسی در اهمیت و عظمت «لیر» بزرگترین درام شکسپیر باشکال نمایش آن در صحنه اشاره کرده میگوید: «درام لیر شکسپیر از حوصله تیاتر و نمایش بیرون است و هر دستگاه یا وسیله که برای نمایش طوفانی که باید در این درام پدید آید بکار برند ناچیز و غیر کافی است زیرا طوفانی که شکسپیر پدید آورده است تنها يك انقلاب جوی نبوده بلکه آشوب و طوفانی است که در تمام کائنات و در روح انسانی برخاسته است و از اینرو هیچ بازیگری نمیتواند بجای لیر شکسپیر که مرکز و مورد حمله این طوفان است بایستد. بازی کردن لیر شکسپیر از بازی کردن شیطان میلئون یا یکی از مجسمه های میکل آنژ دشوارتر است.»

این جنبش یا حرکتی که روی هم درام را تشکیل می دهد مطابق حکم کای ارسطو که تا کنون بدون تغییر و ثابت مانده است باید دارای يك وحدت کلی باشد. بعبارة دیگر کلیه جنبشها و حرکات باید يك مقصود قطعی و اساسی را که درام برای نمایش آن پدید آمده جلوه دهند و هیچ جنبشی توجه و احساسات ما را از اصل موضوع منحرف ننماید. شك نیست که در زندگانی بشر کردار و رفتارها هرگز ساده و برای مقصود واحدی نیست، چنانکه دزد و جانی هم غذا میخورند، میخوانند، بسیار شبها را که مانند مردم عادی بروز میآورند، بازن و فرزند و معاشرین از اعتیادات زندگانی سخن میگویند و بالاخره پیش از آنکه مرتکب جنایتی شوند و بکینفر آن گرفتار آیند چندین سال مانند مردم عادی زندگانی کرده اند و اگر درامی میخواهد آن جنایت را مجسم نماید باید از تمام کردارهای جانی که ارتباطی با جنایت وی ندارد در گذشته آن قسمت از زندگانی ویرا جمع نموده و مجسم کند که مستقیماً با جنایت او مربوط است. همینطور از دیگر تمام معاشرین و آشنایان که

بلو اقمه هم و اساسی زندگانی وی سر و کاری نداشته و یا تأثیر مستقیم در کار زشت او ندارند. پرهیز نماید و بطور کلی آن قسمت از حیات و برا در ظرف یکی دو ساعت بنمایش درآورد و آن اشخاص را وارد عرصه بازی کند که دخالت صریح و قطعی در آن واقعه داشته باشند. انجام این مهم بنظر زیاد ساده و آسان جلوه میکند در صورتیکه یکی از علل غائی

عدم موفقیت بسیاری از نویسندگان بزرگ درام جهان همین عدم توانائی در انزال وقایع اساسی و اصلی از اتفاقات جزئی و غیر قطعی است و سر آنکه تا کنون دنیا نویسنده نظیر شکسپیر پیدا نکرده است همین است که دیگران فریفته و قایع معترضه و خارج از موضوع شده و در آثار خویش آن تمامیت و وحدتی که میتواند ما را متوجه و شیفته درام نماید از دست داده اند. این اغوا در درام های مربوط به مشق بیشتر پیش میآید زیرا کیست که بتواند از نمایش بی خوابی های عاشق و فریادها و ناله های جانکله او که موضوع داستانهای غنائی است صرف نظر نماید؟ مخصوصاً نگاهداشتن عاشق از آواز غم انگیز فوق العاده دشوار و مانند آنست که عشق و موضوع تعلقات روحانی هر نویسنده را بخنیا گری میکشاند و این کشش طبعاً از وحدت و تمامیت درام خواهد کاست و حواس و افکار بینندگان را مشوبه مینماید. درام رومیو و ژولیت شکسپیر با آنکه از آثار نخستین اوست در نگاهداری این

وحدت و تمامیت نمونه خوبی است زیرا هر چند شکسپیر عاشق و معشوق را در شب ماهتاب تنها پهلوی یکدیگر میآورد و مدتی با یکدیگر می نشاند از تفوه با آواز و نشاید مهجوری و مشتاقی (چنانکه شیرین در داستان حکیم نظامی از يك سر ابرده و خسرو از سر ابرده دیگر يك شب تمام بكمك باربد و نکیسا بدان مشغولند) هر جا که بوحدت داستان لطمه وارد تواند ساخت پرهیز نموده است.

ارسطو دو قاعده دیگر نیز برای درام وضع کرده است ولی این قواعد مورد قبول نویسندگان بزرگ واقع نشده و ذوق مردم در ادوار مختلفه آنرا بر انداخته است. - قاعده اول وی راجع بوحدت زمان و اصل دوم وی مربوط بوحدت مکان است.

چون ارسطو اساساً معتقد است که ادبیات در تمام تجلیات خود ذمه دار تربیت اخلاقی و معنوی بشر است بنابراین در نظر وی برای اینکه درام منطبق با حقایق زندگانی بوده و بتواند از شایبه گرافه و پندار بری باشد لازم است حساب وقت را نگاه داشته و همان اندازه زمانی را که برای وقوع حوادث ضرور است در هنگام نمایش درام لازم داشته باشد بعبارة

دیگر نباید درامی که از آغاز تا انجام آن دو ساعت طول میکشد گذشتن چندین روز و شب و حتی چندین ماه را بین مناظر مختلفه بگنجانند و باید تنها آن وقایعی را نمایش بدهند که در حالت عادی بیش از دو ساعت صرف وقوع آن نشده باشد. اما این قاعده اگر بادستور بزرگ اساسی وی درباب وحدت کلی جنبش و حرکت درام جمع شود درام را از لطف و فریبندگی خواهد انداخت زیرا از یکطرف وقایعیکه در ظرف یکی دو ساعت در حیات اعتیادی اتفاق میافتد پیر از جزئیات غیر مهم و بدون ارزش است. چنانکه اعمال بزرگ و مهیب یا شگفتی آور زندگانی که تاب نمایش در صحنه بازی را بیاورده همواره میان حوادث معمولی حیات پیش آمده است. عاشقی که عدم کامیابی یا مصائب مختلفه او را بخود کشی برانگیخته است بدون تردید چندین شبانه روز دچار ناگواریهای گوناگون شده و بر آن ناگواریها خفته و در روح او برای مقاومت با آن مصائب کشمکش های نهانی بوده و در ظاهر جز پریدگی رنگ یا چین چهره اثری از آن انقلابات در سیمای وی پدیدار نبوده است و اگر درام باید آنقدر وقت ببرد که در حال اعتیادی برای تصمیم با تبحر عاشق ضرور است پس بازیگر در ظرف یکی دو ساعت کاری جز سکوت و بهت نخواهد داشت و چنانکه آن رند بازیگر ایرانی وقتی بمطایبه گفت «تنها سزاوار بازی کردن نسخه (رُل) نعلش» باید کاری محض خواهد بود و درام بجای آنکه دارای جنبش و حرکت باشد متوقف و ساکت خواهد شد. از طرف دیگر هر گاه تمام فعل و انفعالات و جدان باید برای فهم مستمعین در قالب الفاظ درآمده و صورت نطق پیدا کند آن دو ساعت فرصتیکه برای نمایش هر درام هست صرف نطق های طولانی بک شخص و اندیشه در خوب و بد اعمال خواهد شد و نمایشها حالت حوزه درس پیدا کرده و وظیفه مشغول داشتن مردم و ایجاد مسرت را از دست خواهد داد. چنانکه بسیاری از درام های کلاسیک یونانی و بعضی از درام های معروف بن جانسون^۱ انگلیسی و سایر نویسندگان معروف «بظرفای دانشگاه»^۲ که از این دستور ارسطو پیروی کرده اند نهایت خشک و بدون جنبش و بدون لطف جلوه میکنند. و درام های دانشمندانه جانسون که از آن جمله درام معروف به «هر سر شستی را خاصیتی است»^۳ مشتمل بر پیدانکرده و مدیریاتریکه بنمایش آن اقدام نموده بود و رشکست شد و کسی نزدیک آن نرفت. این عدم تمایل ما را بمعارضه بزرگی که در تمدادی قرون درباب و وظیفه ادبیات بین شعرا و دانشمندان در میان بوده است میکشاند و حقیقت هر چه باشد اینقدر مسلم است که شعرا و صاحبان ذوق لطیف

وقریحه ادبی همواره از تعلیم و ارشاد مردم دست کشیده و خواسته اند با قدرت طبع خویش عالم اندوهگین و جهان پر کشاکش را مشغول بدارند و ساعتی در روح بشر دردمند فرح و انبساطی ایجاد کنند و از این جهت بود که تعالیم ارسطو را کار بسته و برای خویش آنچه خواسته اند بدون رعایت از قوانین اخلاقی و وظیفه مقرر کرده اند. و ادبیات دنیا مژگون این بی اعتنائی آنهاست زیرا اگر چنین نبود دفتر ادبیات از شاهکارهای قریحه و ذوق بشر تهی میماند و خداوندان فکر لطیف و هوش مبدع میدان را برای فلاسفه و علمای کنجکاو و رها میکردند. شکسپیر در این سرباز زدن از آئین و رسوم خشک از پیشوایان بشمار است و بر ادبیات جهان از این حیث منتی بزرگ نهاده است. لسینگ آلمانی^۱ که از نقادان بزرگ ادبی قرن هیجدهم است در این معنی مینگوید: اگر شکسپیر از اطاعت بقوانین ارسطو سرباز زده است جای آنست که بگوئیم وای بحال قانونیکه این نویسنده بزرگ آنرا نه پسندیده باشد! قاعده وحدت مکان ارسطو این است که درام یا صحنه نمایش تنها باید یک منظره واحد و معین را در طول نمایش نشان بدهد و منظره ها را بهیچوجه تغییر نداده حواس مستمع را با تصور مناظر و نقاط مختلفه مشوب ننماید. مطابق این قاعده هرگاه درامی در کلبه کوچکی آغاز میشود تمام وقایع باید تا پایان در همان کلبه پیش آید و از آنجا خارج نشود. این قاعده که دست و پایی نویسنده را بسته است هرگز مورد قبول بزرگان فن واقع نشده و صمیمی ترین معتقدین ارسطو نیز از اطاعت قطعی آن درمانده اند چنانکه بن جانسون با همه جدیتیکه در انجام این دستور داشته باز در درام های خویش یکی دو بار منظره را تغییر داده است. و حق این است که وقایع بزرگ که تاب نمایش و بنه ذکر درام داشته باشد محال است که تماماً در یک نقطه اتفاق افتد زیرا پس از هر چیز اعمال انسانی تنها با فکر و اقدامات یک شخص محدود نیست و مردم دیگر را نیز در آن دستی هست و همه آنیکان را که دخیل وقایع بوده اند نمیتوان در یک نقطه گرد آورد.

و اما شکسپیر از همه بیشتر بمخالفت باین دستور برخاسته است چنانکه در درام های وی کمتر از بیست نوبت منظره تغییر نمیکند و در درام معروف «انتوان و کاتویا تر» گاهی صحنه را در روم، زمانی در خلیج اکیوم، گاهی در اسکندریه، یکبار در کشتی ملکه مصر، نوبتی در پشت بارو و موقعی در میدان جنگ قرار میدهد و میتوان گفت در

در هر قسمت مختصر منظرة جداگانه مورد توجه تماشاگران است.

البته تعدد مناظر در درام عیب بزرگی است زیرا اگر بنیه پندار و تصویربینندگان دائماً تحت فشار درآمده و هر آن مجبور شوند که موقعیت و محلی را بتصور در آورند استعداد ادراک هنر مندیهای ادبی و فکری نویسنده را نخواهد داشت چه تا بدگان بیک منظرة و اشخاص آن آشنا میشود و میخواهد از جریان وقایع لذت برد منظرة تغییر کرده اشخاص دیگر در محلی جدید پیدا میشوند و از بینندگان انتظار شناسائی و همدردی دارند چنانکه عیب بزرگی که از درام «اتوان و کلمپو پاتر» گرفته میشود همین مبالغه در تنوع منظره های آنست زیرا هر بیننده گاه گاه مجبور میشود که بنسخه درام مراجعه کرده اشخاص مختلف را که روی صحنه پشت سر یکدیگر وارد و خارج میشوند بشناسد و این اغتشاش فکر لطف و دلربائی سخنان و عظمت و افکار و روحيات اشخاص را که خامه این نویسنده بزرگ پدید آورده است از میان خواهد برد. در این مورد يك حد اعتدال و میانه صحیحی هست که تشخیص آن جز بوسیله ذوق سرشار و قریحه پخته و آزموده نویسنده درام دشوار است.

چون چنانکه گفتیم در درام همیشه باید قانون وحدت عمل اجرا شود بنا بر این نویسنده درام ناگزیر است برای پیش بردن این مقصود از يك اصل مسلم دیگر نیز پیروی نماید و آن اینست که هر عمل یا جنبشی که در درام مورد نمایش واقع میشود بایستی حالت تمامیت و کمال داشته هیچ قسمتی را از علل و موجبات تا نتایج و اثرات اعمال ناگفته نگذارد. در این مورد نوشتن درام با نوشتن تاریخ تفاوت بزرگی دارد زیرا تاریخ چنانکه همه میدانند برای ذکر وقایع محتاج بشهادت مردم و اسناد و آثار تاریخی است و چون در هر يك از وقایع تاریخی گروه بزرگی از افراد شرکت کرده و هیچ يك از افراد نمیتوانند بشخصه بکلیه علل و نتایج قضایا آگاه باشد بنابراین مورخین میتوانند در عدم قطعیت وقایع تاریخی معذور باشند زیرا کار آنها با اسناد و مدارک و شواهد است و اگر گواه کافی و بسنده نباشد ناگزیر بر قطعیت و تمامیت در اظهار نظر نسبت به حوادث صورت پذیر نیست. اما درام مخلوق هوش و قریحه و مولود فکر نویسنده است و این اوست که بشخصه مردمی را از زن و مرد بصحنه آورده و بهر يك از آنها اوصاف و خصایل و طرز رفتاری مخصوص بخشیده است بنابراین هر واقعه که از خلمه نویسنده پدید میآید باید علل و جهات اصلی و نتایج و اثرات آن کاملاً روشن و آشکار بوده و از پیچیدگی و ابهام در آن پرهیز شده باشد.

اگر نویسنده درام مثلاً مردی را که نماینده رذایل اخلاقی است نشان میدهند که هر گونه کار زشتی را بخاطر پیشرفت آمال مخصوص خویش مرتکب شده است دیگر نمیتواند بهوای نفس و صرف میل و اراده ناگهانی او را مردی سخی و جوانمرد معرفی کند زیرا اختیار از روز نخست بدست او بوده است و مخلوق وی قدرت چون و چرا نداشته هر آب و رنگی را که نویسنده میخواسته است می پذیرفته است. بنابراین اگر اعمان وی بدون موجب بوده و برای هر کار که از دست وی سر میزند علت غائی و اساسی داده نشده باشد باید گفت در خلقت وی نقص است و نقص خلقت سازنده را از بزرگی و عظمت خواهد انداخت.

هر کس داستان خسرو و شیرین نظامی را بخواند بنقص خلقت فرهاد یا عدم دقت نظامی در ساختن وی متوجه خواهد شد. زیرا این فرهاد که بقول نظامی در میان جهانیان کسی بحاضر جوانی او نیست، این جوان که نماینده کبریائی و عظمت عشق است و میخواهد بما ثابت کند که بین عاشق و معشوقه کشش نهانی هست و از راز یکدیگر آگاهند و هر گاه غمی بر یکی وارد شود دیگری فوراً اندوهگین و در دهند میشود، این هنرمند جهان دیده و مطلع که با سرار زمانه آگاه است، نخستین بار که یدش شیرین میآید در حضور بانوی ارمنی مانند دیوانگان بخاک میافتد و چنانکه نظامی میگوید:

بروی خاک می غلطید بسیار
وز آن سر کوفتن پیچید چون مار

و این ناپختگی و سستی کودکانه از مردی نظیر فرهاد با آن همه درایت و دانش فوق العاده قبیح مینماید و بجای اینکه تماشاگر هوشمند را متأثر کنند بخنده خواهد انداخت. از این بدتر آنکه بگفته مردی بیگانه بدون اینکه در بی یافتن راست و دروغ مرگ شیرین باشد یابی آنکه دل بزرگ و عاشق وی که با معشوقه راز نهانی داشته و باید از سرگذشت شیرین آگاه باشد او را بکذب خبر ملهم نماید بیهوشانه خویشتن را از کوه پرت نموده و خود کشتی مینماید. بنابراین هر کس حق دارد در خلقت فرهاد متوجه این نقص بزرگ شده و سازنده او یعنی نظامی را مسئول این عیب بشناسد.

شکسپیر بر عکس هرگز در آثار خویش دچار این نواقص نیست، پهلوانان و عروس های داستان و حتی خدمتگاران و ملازمان هر يك سرشتی و خلقتی دارند؛ روحیات

آنها معلوم و نتایج و عواقبی که بر هر سرشت و خلقتی مترتب است بر هیچکس حتی بر خودشان پوشیده نیست، این اشخاص گاه گاه برای گریز از عواقب جدیت میکنند، نیک و بد اعمال خویش را میسجند اما هیچوقت نمیتوانند از خط مشی زندگانی که سرشت آنها برایشان تهیه کرده و قضا و قدر آنرا مسلم ساخته است منحرف شوند و مرگ یا شکست آنها منطقی و برهانی جلوه میکند.

در درام معروف به انتوان و کلوپتر^۱ هنر مندی شکسپیر در ساختن انتوان خوب هویداست؛ زیرا سر دار رومی که شکسپیر ساخته است دلاوری بی پاك و هوشمند است که وطن خویش یعنی روم را دوست داشته و عاشق کسب شهرت و افتخار است؛ زیر دستان را مینوازد؛ در تدبیر و هوش و دهاء زبردست و متفکر هنرمند و سخنگوی چرب زبانی است. از آن دم که مقتون دلربایهای ملکه مصر میشود در روح وی انقلابی بزرگ پدید میآید زیرا در آن روح نام نیک و عشق در کشاکشند، اگر عشق بر وی غالب آید بدنامی و رسوائی و فضیحت و مرگ ذات آور نصیب اوست؛ زیرا سر بازان رومی که وطن خویش را دوست میدارند دیگر از وی اطاعت نخواهد نمود، مقام و منزلت وی در روم نیز از میان رفته و وطن او دیگر او را نخواهد پذیرفت و اگر حس نامجوئی بر وی فائق آید روح او تا ابد معذب خواهد بود.

اینهمه بر خود او پوشیده نیست چنانکه چندین بار همت کرده و از دام آن بانوی شهر آشوب مصری بیرون رفته و میخواست عشق را فراموش کند اما قضا و آسمان با وی موافق نیست و باز او را بچنگ ملکه دلربای مصر میاندازد.

از آن دم که سردار رومی خویشتن را باستانه عشق تسلیم مینماید خود او و همه تماشاگران میدانند که مرگ وی حتمی است زیرا اگر نمیرد منطق و پایه افکار انسانی متزلزل خواهد شد و برای اینکه فکر بشر از این آشوب و کشمکش آرامش پیدا کند جز مرگ انتوان هیچ چاره دیگر نیست. پس میتوان داستان « انتوان و کلوپتر » شکسپیر را دارای این کیفیت تمامیت و کمال دانست.